

الهيات تطبيقی (علمی پژوهشی)

سال پنجم، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

ص ۱۶۰-۱۴۳

مقایسه مفهوم فدیة از نظر مسیحیت و شفاعت از نظر شیعه

احمدرضا مفتاح* محسن ربانی**

چکیده

آموزه فدیة از اصول اساسی الهیات مسیحی در مورد نجات است. مسیحیان بر این باورند که به خاطر گناه آدم نسل بشر نیز گناهکار شد و خدا برای رهانیدن بشر از گناه، عیسی (ع) را فرستاد تا بر صلیب رود و کفاره گناه آدم شود. هر کسی که به مرگ و رستخیز عیسی (ع) ایمان آورد، نجات به او اعطا خواهد شد؛ اما از نظر شیعه سرشت انسان پاک است و انسان با ایمان و عمل صالح می‌تواند خودش نجات را به دست آورد. البته، رحمت خدا و شفاعت ائمه اطهار (ع) نیز برای رسیدن به رستگاری به انسان کمک خواهد کرد. گرچه آموزه فدیة مسیحیان با شفاعت مورد نظر شیعیان وجوه اشتراکی دارد، اما جایگاه اعتقادی و نیز کارکرد آنها با هم تفاوت ماهوی دارند. آموزه کفاره از ارکان اساسی الهیات مسیحی؛ به ویژه مسأله نجات محسوب می‌شود و در صورتی که این آموزه دچار خدشه شود، تمام ساختار الهیات مسیحی فرومی‌ریزد؛ در حالی که مسأله شفاعت در آموزه‌های شیعی نقش مکمل را ایفا می‌کند و نقش انسان نادیده گرفته نمی‌شود.

واژه‌های کلیدی

فدیة، نجات، مسیح‌شناسی، انسان‌شناسی، فیض، شیعه، شفاعت.

مقدمه

واقعۀ مرگ مسیح بر روی صلیب برای رهایی انسان از گناه. هنری تیسن می‌گوید: « اساس سایر ادیان بر تعالیم بنیانگذاران آن قرار دارد؛ اما مسیحیت با تمام ادیان این تفاوت را دارد که بر اساس مرگ بنیانگذار خود قرار

بخش اول: تبیین آموزه فدیة از نظر مسیحیت

آموزه فدیة یا کفاره یکی از مباحث محوری الهیات مسیحی است. این آموزه به طور خلاصه عبارت است از

mefthah555@gmail.com

mrabbani1344@yahoo.com

* استادیار گروه ادیان ابراهیمی دانشگاه ادیان و مذاهب

** کارشناسی ارشد ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب

تاریخ وصول ۹۲/۱/۳۱ تاریخ پذیرش ۹۴/۱/۳۱

گرفته است. اگر صلیب را برداریم، قلب مسیحیت از بین خواهد رفت»^۱ (تیسن، بی تا: ۲۱۹).

از آغاز تاریخ مسیحیت تاکنون، متفکران، مفسران و متکلمان مسیحی بسیاری درباره این مفهوم اندیشیده و در تبیین آن کوشیده‌اند. این آموزه مرتبط با مباحث الاهیاتی مهمی، همچون: انسان‌شناسی، مسیح‌شناسی و نجات‌شناسی است. از این رو، برای تبیین آموزه فدیه، ابتدا به ارتباط فدیه با مباحث انسان‌شناسی، مسیح‌شناسی و نجات‌شناسی اشاره می‌کنیم.

ارتباط آموزه فدیه با انسان‌شناسی

مراد از انسان‌شناسی، بررسی سرشت انسان از نظر پاک بودن و پاک نبودن فطرت انسانی در مسیحیت است. از نظر مسیحیان، انسان‌شناسی با دو حادثه تاریخی و دو شخصیت تاریخی پیوند خورده است: شخصیت نخست، آدم و حادثه نخست، گناه آدم است؛ شخصیت دوم، مسیح و حادثه دوم، به صلیب رفتن و مرگ اوست (رک: نامه پولس به رومیان ۵: ۱۲-۱۹).

در الهیات مسیحی برای سرشت انسان سه دوره اصلی بر شمرده می‌شود: ۱- سرشت انسان قبل از گناه نخستین؛ ۲ سرشت انسان بعد از گناه نخستین؛ ۳ سرشت انسان بعد از جریان به صلیب رفتن حضرت عیسی (دمشقی، ۱۹۹۱: ۱۴۴).

دوره اول: سرشت انسان قبل از گناه نخستین

سنت مسیحی با تمرکز بر شرح ماجرای آفرینش در سِفر پیدایش، انسان را اشرف مخلوقات دانسته است و عقیده بر این است که انسان به صورت خدا آفریده شده است. آیه‌ای که در درک دیدگاه مسیحی فوق‌العاده مهم است، این عبارت است که: «خدا آدم را شبیه خود آفرید. او را به صورت خود آفرید» (پیدایش ۱: ۲۷). انسان در ابتدای خلقت دارای مقام والایی بود. انسان پاک و مقدس و عادل و بری از گناه بود. او دوست خدا بود و مقام فرزندی خدا

را داشت.

دوره دوم: سرشت انسان بعد از گناه نخستین

در عهد عتیق چنین آمده که خداوند سبحان حضرت آدم و حوا را در بهشت عدن جای داد تا از بهشت استفاده برده و آنجا محفوظ باشند. در توصیه‌اش به حضرت آدم فرمود: «از همه درختان باغ بی ممانعت بخور؛ اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار و مخور؛ زیرا روزی که از آن بخوری، هر آینه خواهی مُرد» (پیدایش ۲: ۱۵-۱۷)؛ اما شیطان آدم و حوا را فریب داد و آنان از شجره ممنوعه خوردند. در نتیجه این عمل حضرت آدم و حوا از بهشت عدن رانده شده و از نزدیک شدن به درخت حیات منع شدند.

گناه اولیه حضرت آدم به خاطر مخالفت با اراده خدا آنقدر سنگین بود که بر روی رابطه انسان با خدا و بر ذات انسان‌ها و بدن آنها تأثیر گذاشت. گناه حضرت آدم این آثار را به دنبال داشت:

۱- مرگ: تأثیر گناه آدم بر انسان این بود که انسان که آفریده شده بود تا در بهشت جاودان الهی جاودانه بماند، با سرپیچی از دستور خداوند هبوط یافت و طبیعتش دچار مرگ شد و حالت جاودانگی او از بین رفت. این گناه آدم بود که مرگ را به جهان آورد (اول قرنیتان ۱۵: ۲۱-۲۲؛ رومیان ۵: ۱۲-۸). کتاب مقدس، مرگ جسمانی را که عبارت از جدا شدن روح است از بدن، قسمتی از مجازات گناه می‌داند. در نتیجه نه فقط مرگ جسمی، بلکه مرگ روحی را نیز که عبارت از جدایی از خداست، سبب شد (خاچیکی، ۱۹۸۲م: ۷۱). با مرگ روحی، انسان حضور خدا و معرفت و اشتیاق الهی را از دست داد.

۲- از بین رفتن قداست و پاکی: همه مسیحیان معتقدند که انسان قبل از گناه و سقوط آدم در یک حالت تقدس و پاکی قرار داشت. آنان در بیان این تقدس و پاکی می‌گویند: آدم می‌توانست گناه کند؛ اما این گناه از طبیعت

و سرشت او ناشی نمی‌شد (دمشقی، ۱۹۹۱م: ۱۱۶).

۳- عداوت و دشمنی با خدا: مسیحیان می‌گویند: با گناه حضرت آدم، سرشت انسان دچار تغییر شد. انسان با خدا قهر کرد و دشمن خدا گردید. برخی مفسران می‌گویند دشمنی انسان با خدا سه صورت داشت: ۱- انسان با خدا بیگانه بود؛ ۲- فکر و تصورات قلبی انسان با خدا شیرینانه بود و نوعی دشمنی فطری با خدا داشت؛ ۳- اعمال انسان در مقابل خواست خدا و فرمان‌های او قرار داشت (The interpreter s Bible .V.11:112؛ همچنین: سلیمانی، ۱۳۸۴: ۲۰۴).

۴- از دست دادن مقام فرزندی خدا: در طرح و نقشه خدا، انسان به عنوان فرزند خدا در خانواده الهی مطرح است؛ اما با گناه حضرت آدم، انسان این مقام را از دست داد و به عبد و غلام تبدیل شد (تیسن، بی‌تا: ۱۷۹).

۵- دچار شدن نسل انسان به گناه ذاتی و فطری: گفته می‌شود گناه آدم در نسل او سرایت کرد و نژاد انسانی وارث گناه آدم است و انسان‌ها نه به خاطر بدی اعمال خودشان، بلکه تنها به این جهت که از تبار آدم‌اند، ذاتاً گناهکار به دنیا می‌آیند. اهمیت این آموزه تا آنجاست که بدون آن کفارّه بودن مسیح و این تصور که او آدم ثانی است، نامعقول جلوه می‌کند (Helm, 1997: 153). مقصود از گناه ذاتی آن است که انسان‌ها «بدون ترس از خدا، بدون تکیه بر او و با میل شهوانی متولد می‌شوند». از این رو، ما انسان‌ها در شهوت‌های پست غرق شده‌ایم، از نیکی و صلاح متنفریم، به شرارت‌ها میل داریم و هیچ عمل صالحی را در خودمان نمی‌توانیم انجام دهیم یا درباره آن فکر کنیم (لسلی، ۱۳۸۱: ۱۲۴). پولس می‌گوید: «تمام مردم ذاتاً فرزندان معصیت هستند» (فیلیپیان، ۲: ۳).

دوره سوم: سرشت انسان بعد از صلیب مسیح

چنانکه قبلاً بیان شد، بر اساس الاهیات رایج مسیحی، پس از گناه حضرت آدم طبیعت انسان گناه آلود شد و انسان

چنان سقوط کرد که همه توان خود را از دست داد؛ به گونه‌ای که هرگز نمی‌توانست برای نجات و رستگاری خود کاری کند. از آنجا که خداوند انسان را دوست داشت و او را ناتوان از کفارّه دادن گناه می‌دید، پسر یگانه‌اش را به صلیب فرستاد تا زجر بکشد و گناه آدم را کفارّه دهد. پس از صلیب، انسان دیگر دشمن خدا نیست و با خدا آشتی داده می‌شود و بار دیگر به همان مقامی که از ابتدا داشت؛ یعنی فرزندی خدا، دست می‌یابد. در واقع، گناه آدم را خود خدا کفارّه داده است تا گناه انسان برایگان بخشیده شود. انسانی که به مسیح ایمان آورد، در این مرحله به بخشی از آن چیزهایی که قبلاً از دست داده است، دست می‌یابد و در مرحله بعد که دنیای دیگر است، به همه آنها به طور کامل نایل می‌شود. در آنجا به قداست و عدالت واقعی و نیز حیات جاودانه می‌رسد؛ چرا که مطابق برخی از سخنان پولس و نیز نوشته‌های عالمان الاهیات مسیحی، یکی از اموری که انسان با گناه آدم از دست داد، حیات جاودانه بود. این امر تنها در زندگی دیگر، دوباره به دست می‌آید (سلیمانی، ۱۳۸۴: ۵۴).

نکته دیگری که در نظام الاهیاتی پولس از ثمرات صلیب دانسته می‌شود، این است که، نقش شریعت موقتی دانسته می‌شود و کارآیی آن به قبل از صلیب عیسی (ع) برمی‌گردد. سخن پولس این است که شریعت و احکام فقهی مخصوص دوره بین گناه آدم و صلیب مسیح است. انسان به جرم گناه آدم رانده شده بود و مقام و موقعیت خود را، که مقام فرزندی خدا بود، از دست داد و زیر بار شریعت رفت؛ اما هنگامی که گناه او به وسیله مسیح کفارّه شد و امکان بازگشت انسان‌ها به مقام و جایگاه اصلی فراهم شد، کسی که به مسیح ایمان دارد، معنا ندارد که به شریعت عمل کند. سخن پولس این است که شریعت حتی قبل از صلیب نمی‌توانست انسان را عادل گرداند. او می‌گوید اگر این گونه بود، نیازی نبود که مسیح به صلیب

رود (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۶: ۲۴). «اگر عدالت با شریعت به دست می‌آید، پس عیسی عبث مرد» (غلاطیان ۲: ۲۱).

ارتباط آموزه فدیه با مسیح‌شناسی

مسیح‌شناسی، بخشی از الهیات مسیحی است که به بررسی هویت عیسی مسیح (ع) به خصوص موضوع پیوند طبیعت‌های بشری و الوهی او می‌پردازد. بررسی شخصیت عیسی مسیح (ع) در چارچوب الهیات مسیحی فوق‌العاده حایز اهمیت است و به لحاظ الهیاتی میان دو مبحث مسیح‌شناسی و نجات‌شناسی پیوندی تنگاتنگ وجود دارد. عهد جدید، دو تصویر متفاوت از مسیح به نمایش می‌گذارد. در اناجیل هم‌نوا، کتاب اعمال رسولان، رساله یعقوب، دو رساله پطرس و رساله یهودا، او یک انسان است و به صراحت سخنی از الوهیت او در میان نیست؛ اما در انجیل یوحنا و سه رساله منسوب به او و رساله‌های منسوب به پولس، او یک موجود آسمانی است که به زمین فرود آمده است (استید، ۱۳۸۰: ۲۹۲؛ همچنین، آگوستین، ۱۳۸۰: ۲۹۲).

عهد جدید، عیسی (ع) را هم پسر خدا و هم پسر انسان می‌نامد و از این جهت ما با دو نظام الهیاتی متفاوت مواجه هستیم:

۱. **الاهیات عیسی بشری:** در الاهیات عیسی بشری، چنین ویژگی‌هایی برای حضرت عیسی (ع) بیان شده است:

الف- عیسی (ع) بنده خداست: موارد بسیاری را می‌توان در این بخش یافت که عیسی (ع) را بنده خدا می‌داند؛ از جمله: «اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است...» (متی ۱۲: ۱۸). «خدای ابرهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما بنده خود عیسی را جلال داد...» (اعمال ۳: ۱۳). «بر بنده قدّوس تو عیسی که او را مسح کردی...» (اعمال ۴: ۲۷).

ب- عیسی پیامبر خداست: در مواردی به پیامبر بودن

عیسی (ع) اشاره شده است: «لیکن عیسی بدیشان گفت نبی بی حرمت نباشد؛ مگر در وطن و خانه خویش» (متی ۱۳: ۵۷).

ج- عیسی (ع) پسر خداست. البته، پسر خدا بودن در اینجا مجازی است و به معنای بنده برگزیده و مقرب خداست. «تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم» (لوقا ۳: ۲۲).

د- هدف از آمدن عیسی (ع)، کامل کردن دین یهود است: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم؛ بلکه تا تمام کنم» (متی ۵: ۱۸-۱۷).

ه- عیسی (ع) بر شریعت تأکید می‌کند: «هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود؛ همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. پس هر که یکی از آن احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود» (متی ۵: ۱۹-۱۸).

۲. **الاهیات عیسی خدایی:** پولس که ادعا می‌کرد فرستاده حضرت عیسی (ع) برای غیریهودیان است، برای معرفی عیسی (ع) از تفکر یونانی اقتباس کرد و تلاش کرد عیسی (ع) را به گونه‌ای معرفی کند که برای آنان جذاب و قابل فهم باشد؛ از این رو، عیسی (ع) را به عنوان «منجی» معرفی کرد. اصطلاح منجی در فرهنگ یونانی برای خدایی مثل «اوزیریس» به کار می‌رفت که فدا شد تا باعث نجات دیگران شود. همچنین، با استفاده از برخی عبارات عهد عتیق، مثل: «حکمت ازلی» (امثال سلیمان ۸: ۲۲) و «کلمه» (مزامیر ۳۳: ۶) عیسی (ع) را به عنوان مسیح ازلی و کلمه ازلی معرفی کرد. او می‌گوید: «او صورت خدای نادیدنی است؛ نخست زاده هر آفریده‌ای ... او پیش از هر چیز است ...» (کولسیان ۱: ۱۵-۲۰). یوحنا با صراحت بیشتری سخن از الوهیت عیسی به کار برد: «در

مسیحی، به راز رهایی انسان از شرّ گناه و باز گرداندن او به حالت فیض به وسیله خدا اشاره دارد که با اراده الاهی و عشق نجات‌بخش او عملی می‌شود. این عمل رهایی‌بخش، کلّ گستره تاریخ انسان را از زمان گناه اولیه و سقوط از فیض دربرمی‌گیرد. «خدا می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند» (اول تیموتائوس. ۴: ۲) : Topmoelier, 2003, V. 12 (937). نجات انسان در مسیحیت مبتنی بر تصلیب و مرگ مسیح (ع) است. از مرگ مسیح بر تصلیب تفسیرهای متعددی شده است. پولس از او به عنوان قربانی یاد می‌کند. رساله او به رومیان (۳: ۵۲) نشان دهنده آن است که او مرگ مسیح را به عنوان یک قربانی می‌دانست. آگوستین نیز با بهره‌گیری از همین مفهوم تصویر قربانی مسیح (ع) را این گونه بیان می‌کند: «مسیح خود را به سبب گناه قربانی ساخت و وجودش را به عنوان قربانی سوختنی کامل بر تصلیب تقدیم کرد». تا پیش از عصر روشنگری نیز برخی مرگ مسیح (ع) را به عنوان پیروزی قطعی بر شیطان و بهای رهایی بر نیروهای شرارت که انسان را در چنگال خود دارند، تفسیر می‌کردند. در تفسیری دیگر، مرگ عیسی (ع) به عنوان نمونه‌ای اخلاقی محسوب می‌شود که خدا از طریق او محبت خود را نسبت به بشر آشکار ساخت (رک: مک‌گراث، ۱۳۸۵: ۴۳۲-۴۵۱).

در مسیحیت، مباحث نجات‌شناسی، انسان‌شناسی و مسیح‌شناسی مفاهیمی درهم‌تنیده و کاملاً با یکدیگر مرتبطند. از آنجا که مسیحیان اعتقاد دارند به علت گناه نخستین آدم ابوالبشر، گناه وارد ذات و جوهره انسان شد و ذات انسان گنهکار گردید، مسأله نجات انسان از گناه ذاتی اهمیت زیادی دارد. به اعتقاد آنان، آمدن حضرت عیسی (ع) نیز، هدفی جز به اجرا در آوردن نقشه خدا برای نجات انسان نداشت.

ابتدا کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود...» (یوحنا: ۱-۳). البته، باید توجه داشت که ادعای الوهیت عیسی به سادگی پذیرفته نشد و مهم‌ترین نزاع کلامی چند قرن نخست بر سر همین مسأله بود. برخی از آباء کلیسا قائل به مسیح‌شناسی کم‌مرتبه یا فرزندخواندگی بودند و برخی طرفدار نظریه مسیح‌شناسی بلندمرتبه یا همان مسیح‌شناسی لوگوسی مورد نظر پولس بودند (رک: ایلخانی، ۱۳۷۴، ش ۳).

ارتباط آموزه فدیة با نجات‌شناسی

بحث فدیة جدای از بحث نجات‌شناسی محسوب نمی‌شود. در واقع، نجات در مسیحیت به مفهوم فدیة بستگی دارد. از این رو، گاه معنای یکسانی از این دو لفظ برداشت می‌شود. همچنانکه مک‌گراث نویسنده پروتستانی می‌گوید: «امروزه بسیاری از نویسندگان مسیحی اصطلاح فدیة را دشوار و غیرمفید دانسته‌اند و ترجیح می‌دهند از واژه نجات‌شناسی استفاده کنند» (مک‌گراث، ۱۳۸۵: ۴۳۱). نجات در لغت عبارت است از هر گونه رهایی یافتن؛ چه در امور جسمانی و چه در امور روحانی. در اصطلاح نیز در باور مسیحیان نجات معنای ویژه‌ای دارد؛ از رهایی از قدرت گناه (See: Wehmeior *Leaners dictionary*)؛ حالت و وضعیتی که در آن انسان از گناه و مرگ آزاد می‌شود (See: Longman Dictionary)؛ تحقق برتری خدای نامتناهی بر تباهی‌های پدید آمده از گناه بیماری و مرگ (See: Marian- *Wbsters Collegiate Dictionary*).

در منابع انگلیسی برای مفهوم نجات از واژه‌های متعددی، همچون: Atonement, Salvation, Expiation, justification, Redemption استفاده می‌شود. نجات‌شناسی در مسیحیت ارتباط تنگاتنگی با انسان‌شناسی مسیحی دارد. اصطلاح نجات در الهیات

از نظر آگوستین، یکی از انگیزه‌های مهم رسالت این بود که محبت خدا را نسبت به ما نمایان سازد. به نظر آبلار نیز، هدف و علت اصلی تجسم این بود که مسیح (ع) از این طریق بتواند دنیا را به نور حکمت خود منور گرداند و آن را به محبت خویش برانگیزاند. البته، شلایر مآخر با این دیدگاه مخالف بود و تأکید داشت که مرگ مسیح (ع) صرفاً یک ارزش اخلاقی نیست، بلکه به لحاظ دینی نیز ارزشمند است (همان).

یکی از تفاسیر مهم در این زمینه مربوط به آنسلم است، که صلیب به مثابه آموزش تلقی می‌شود. آنسلم در کتاب «چرا خدا انسان شد» می‌خواهد تجسد خدا را توجیه کند. استدلال آنسلم این است که با گناه آدم گناهی انجام شده است و عدالت خدا اقتضا می‌کند که هیچ گناهی بدون مجازات رها نشود. به محض اینکه آدم (ع) مرتکب گناه شد، نسل بشر فاسد و گناهکار شد و آنان نمی‌توانند وارد ملکوت آسمان شوند. آدمی خود نمی‌تواند تاوان گناه را بپردازد؛ اما چون خدا از روی رحمت خود می‌خواهد آدمیان نجات پیدا کنند، خودش طبیعت پست و ضعیف بشری را به خود گرفت تا از نسل بشر شود و به عنوان یک خدا^۵ انسان بر صلیب رود و کفاره گناه را بپردازد (Anselm 1946: 115-147). نسل بشر به خاطر گناه آدم باید عقاب شود و عیسی آمد تا به نیابت از بشر بار گناه را به دوش بکشد و خود را فدا کند. از این جهت عمل مسیح (ع) قصاص نیابتی نامیده می‌شود (الامیرکائی، ۱۸۸۸، ج ۲: ۱۰۶). علاوه بر این، به عمل مسیح کفاره نیز گفته می‌شود. کفاره از یک سو به معنای تکفیر است؛ چون سبب پوشانیدن گناهان می‌شود و از سویی دیگر، ارضاء محسوب می‌شود؛ چون خدا را از گناهکاران راضی می‌کند و این راضی شدن به خاطر آن است که عدل الهی حقتش ادا و عدالت خدا اجرا شده است (همان: ۲۳۳).

در کتاب مقدس آمده: «سپاس بر خدا باد؛ بر خدا که پدر خداوند ما عیسی مسیح است. او به سبب لطف بی پایان و عظیم خود، ما را از سر نو مولود ساخت و عضو خانواده خود گرداند. از این رو، اکنون ما به امید حیات جاوید زنده‌ایم؛ زیرا مسیح نیز پس از مرگ به زندگی بازگشت. خدا نیز برای شما میراثی به دور از فساد، آلودگی و تباهی در آسمان نگاه داشته است؛ یعنی زندگی جاودان را» (اول پطرس، ۱: ۳-۴).

در نتیجه باید گفت حقیقت نجات در مسیحیت عبارت است از: تصمیم و اقدام عملی خداوند برای نجات نوع انسان‌ها که در بند و اسارت گناه هستند و ظاهر ساختن و فداکردن کلمه ازلی و یگانه فرزند خود که با او هم ذات است، به شکل بشری پاک و خالی از گناه در میان انسان‌ها. بنابراین، نجات تنها از طریق خداوند و به واسطه مرگ فداکارانه پسرش عیسی مسیح (ع) برای رهایی انسان محکوم به مرگ، تحقق یافته است و راه دیگری غیر از دخالت مستقیم خدا برای آن وجود ندارد (اعمال رسولان، ۴: ۱۲). «خدا می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت و راستی گرایند (اول تیموتائوس، ۴: ۲).

نقش فیض الهی در نجات

در مورد فدیة، مهم‌ترین نکته‌ای که باید به آن توجه شود، فیض الهی است. در مسیحیت اعتقاد بر این است که عامل اصلی نجات انسان خداست و انسان نقش چندانی ندارد و تنها با فیض ازلی است که انسان نجات می‌یابد؛ نه با فعالیت‌های خود. این فیض نیز تنها از طریق یک منجی؛ یعنی عیسی مسیح (ع) که به صلیب رفت تا گناه آدم را فدیة دهد، عطا می‌شود. نجات و رستگاری امری است رایگان و به تدبیر الهی تمام زمینه‌های نجات انسان از جانب خدا مهیا شده است. در طرح الهی برای نجات انسان، این نجات آن‌قدر مهم است که خداوند خود برای

در دین مسیحی، لزوم لطف برای بخشش گناه و جبر و اختیار در شکل دادن سنت تاریخی و اعتقادی کلیسای غرب نقش محوری داشت و تفکر او بر فضای فکری قرون وسطا حاکم بود (رک. تونی لین، ۱۳۸۰: ۸۱). فهم آموزه فیض بدون بهره‌گیری از سخنان آگوستین، به عنوان نظریه‌پرداز آموزه فیض ممکن نیست. آگوستین در رساله فیض و اختیار می‌گوید: «فیض هدیه خداست؛ نه پاداش کار انسان» (Augustine, 1986: ch.28). این رکن اصلی دیدگاه الاهیاتی آگوستین را تشکیل می‌دهد. به اعتقاد او اگر فیض یک پاداش بود، انسان‌ها می‌توانستند از طریق انجام اعمال نیک نجات خود را بخرند و شخصاً فدیة و رهایی‌شان را فراهم سازند؛ حال آنکه چنین چیزی کاملاً با آنچه عهد جدید در مورد آموزه فیض تعلیم می‌دهد، در تضاد است (مک‌گراث، ۱۳۸۱: ۵۰۳).

او می‌گوید: «فیض خداوند بر اساس شایستگی‌ها عطا نمی‌شود. فیض وی نه تنها جایی که هیچ خوبی وجود ندارد، بلکه در جایی که شر زیاد وجود دارد، عطا می‌شود. البته، زمانی که فیض داده می‌شود، شایستگی‌های خوب ما هم نمایان می‌شود و این فقط به خاطر فیض است... هیچ کسی حتی زمانی که شایستگی‌های خوبی دارد، نباید آنها را به خود نسبت دهد، بلکه باید به خدا نسبت دهد» (Augustine, 1986 ch.13). از نظر آگوستین، نجات به طور کامل نتیجه عملکرد فیض خدا بوده؛ آغاز و نیز تداوم آن نیز متکی به فیض خداست. فیض به همگان بخشیده نمی‌شود؛ در نتیجه، همه نیز ایمان نمی‌آورند. فیض به کسانی داده می‌شود که خدا آنان را انتخاب کرده است؛ یعنی به برگزیدگان. «نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده» (رومیان ۹: ۱۶). در کتاب اعترافات او این دعا آمده «آنچه را دستور می‌دهی، خود عطا کن و آنچه می‌خواهی دستور بده (آگوستین، ۱۳۸۰: ۳۲۴).

اجرای آن دست به عمل شده و به میان انسان‌ها آمده است. نجات طرح و نقشه خداوند بوده و مستقیماً نیز به دست او اجرا شده است. در این نجات، انسان صرفاً پذیرنده آن و تسلیم اراده حق است؛ به طوری که پیش از اقدام مستقیم خداوند، بشر برای نجات خود هیچ اقدامی نمی‌تواند صورت دهد؛ حتی فراهم نمودن شرایط و قابلیت نجات نیز، از طرف او ناممکن خواهد بود؛ یعنی بدون تحقق عملیات نجات از طرف خداوند، حتی ایمان به خدا و عالم غیب نیز بی‌تأثیر خواهد بود. تنها ایمان به فدایشدن مسیح (ع) برای نجات انسان سودمند است و به کارگیری مسیح (ع) برای نجات نیز به همین جهت است. بر اساس عهدجدید، خداوند برای نجات انسان برنامه‌ای از پیش طراحی شده داشت و نجات انسان با تصمیم و برنامه از پیش تنظیم شده از ناحیه خداوند صورت گرفته است. پولس می‌گوید: «محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست (افسیان، ۲: ۸). نجات عطایی است رایگان که نه می‌توان آن را خرید و نه می‌توان آن را از راه اعمال و عبادات تحصیل کرد. در کتاب مقدس آمده است که «جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلانه ما مانند لثه مَلوث است» (اشعیا، ۶۴: ۶). و نیز «به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد» (رومیان، ۳: ۲۰). و همچنین «نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم؛ بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد» (رساله به تیطس، ۳: ۵).

«آگوستین» که پدر الهیات غرب نامیده می‌شود، تعلیم پولس را شرح و بسط بیشتری داده است. ایشان تأکید بسیاری بر فیض الهی دارد. او می‌گوید: بدون فیض الهی ما قادر به هیچ کاری نیستیم (On grace and free Augustine, will 1986 ch.13). او در موضوعاتی مانند: گناه، ذات گناهکار انسان، گناه محوری

آگوستین بر تقدم فیض خدا در هر مرحله از زندگی مسیحی از آغاز تا پایان تأکید می‌کرد. به عقیده آگوستین، افراد بشر در برداشتن گام‌های اولیه نیل به رستگاری از اختیار لازم برخوردار نیستند. بشر به رغم «آزادی اراده» در بند اراده‌ای است که گناه آن را به فساد و آلودگی کشیده و او را به شرّ و گریز از خدا متمایل کرده‌است. تنها اراده خداست که می‌تواند این تمایل به گناه را خنثی کند.

فیض خدا برای نجات انسان‌ها، از راه مرگ عیسی بر روی صلیب تحقق می‌یابد. از دیدگاه مسیحیان، مرگ عیسی به عنوان نقطه مرکزی عمل نجات‌بخش خدا تفسیر شده است. خدا در مسیح عمل کرد تا بشر را از اسارت گناه نجات بخشد. خداوند پسرش را تسلیم مرگ بر روی صلیب کرد (یوحنا، ۳: ۱۶).

نکته مهم در نجات‌شناسی مسیحی آن است که نجات و رستگاری انسان را خارج از انسان قرار می‌دهد؛ یعنی نجات و رستگاری باید از بیرون برای انسان میسر شود و آلاً از خود انسان کاری ساخته نیست. بنابراین، نیاز اصلی سرشت سقوط کرده انسان تنها وجود منجی است. منجی کسی است که تا او نیامده و مأموریت خود را انجام نداده، امکان نجات فراهم نیست و این امکان تنها با عمل او فراهم می‌شود. به همین جهت است که در الاهیات رایج مسیحی نقش اوّل و اصلی عیسی مسیح (ع)، منجی بودن است. با آمدن مسیح (ع) و به صلیب رفتن او امکان نجات فراهم می‌شود و از این پس، انسان‌ها می‌توانند با ایمان آوردن به او نجات یابند (سلیمانی، ۱۳۸۴: ۳).

فدیه‌ای که خداوند آن را برای نجات انسان و تجدید عهد او و تقدیس و رهایی‌اش از لعنت گناه و سلطه گناه بر او مشخص کرده، همه مناسب با نعمت نجات بخشی خداوند است. فقط توسط مسیح است که شخص گناهکار به خدای قدّوس تقرّب می‌جوید؛ چنانکه مسیح خود فرمود: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر

جز به وسیله من نمی‌آید» (یوحنا ۱۴: ۶). بنابر این، همه پیامبران عهد قدیم زمینه‌ساز آمدن مسیح و عمل نجات‌بخشی او بوده‌اند. انسان در چاهی سقوط کرده بود و هرگز نمی‌توانست خود را از آن چاه نجات دهد، پس خدا باید او را نجات می‌داد؛ اما تا زمانی که امکانات این نجات فراهم شود، باید کسانی آب و آذوقه‌ای به این انسان می‌رساندند تا در ته چاه هلاک نشود. در واقع، انبیا ایفاگر این نقش تا قبل از آمدن مسیح بودند (سلیمانی، ۱۳۸۴: ۳)؛ اما بنابر ادعای پولس، با آمدن عیسی مسیح و مصلوب شدن و رستخیز او به همه راه‌ها خاتمه داده شده است. پولس در رساله به رومیان و غلاطیان در باره نجات و آمرزیدگی از راه ایمان به تفصیل سخن گفته است (رک: مفتاح، ۱۳۸۵: ۴۷).

بخش دوم: تبیین مفهوم شفاعت از نظر شیعه

۱. شفاعت در لغت و اصطلاح

شفاعت در لغت از شفع به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است: «ألشّفَع ضَمَّ الشَّيْءَ إِلَى مِثْلِهِ». شفع به معنای جفت در مقابل لغت وتر که به معنای طاق و فرد است، قرار می‌گیرد (راغب، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

برای شفاعت در اصطلاح، معانی گوناگونی بیان شده است. تأثیر خیر در انسان توسط شخص دیگر، درخواست دعا، وساطت در رسانیدن نفع و دفع ضرر نسبت به کسی که لایق و قابل واسطه‌گری باشد، از جمله این معانی است. علامه طباطبایی درباره شفاعت می‌فرماید: شفاعت در اصطلاح به این معناست که شخصی که وسیله و سبب ناقصی برای تقرّب و نزدیکی به بزرگی را دارد، بخواهد آن را به کمک امر دیگری که واسطه است، تکمیل کند؛ یعنی در حقیقت آن واسطه را به وسیله و سبب ناقص خود ضمیمه و آنچه را قبلاً فرد بوده، جفت کند و به وسیله آن به منظور خود برسد؛ به طوری که اگر آن واسطه نبود، به علت ضعف وسیله خود نمی‌توانست به

خواسته‌اش برسد (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۵۷).

به بیان دیگر، می‌توان گفت، شفاعت بدین معناست که شخص شفاعت کننده (شفیع) در نزد خداوند به گونه‌ای مقرب است که در صورت دعا و استدعا به درگاه خداوند، بدون آنکه تزییقی در دایره قدرت الهی حاصل شود موجبات ترحم و عفو از ناحیه خداوند فراهم می‌گردد.

علامه طباطبایی (ره) در بیان این مطلب می‌فرماید: «شفیع از مولا نمی‌خواهد که از مولویت خود و یا از عبودیت بنده صرف‌نظر نماید. همچنین، از مولا طلب نمی‌کند که دست از شریعت و احکام تعیین شده بردارد و یا حکم را در خصوص این واقعه و یا در موارد دیگر فسخ نماید و درخواست نمی‌کند که مولا قانون مجازات را لغو کند؛ بلکه، شفیع پس از آنکه این سه جهت را در مورد مولای خویش گردن نهاد، با صفاتی در مولا چون: سیادت، کرم، جود و شرافت که موجب عفو و اغماض است و یا صفاتی در شخص گناهکار که رأفت مولا را تحریک کند (چون ذلت عبد و حقارت و پریشانی و...) یا خصوصیات و صفاتی که در خود (شفیع) چون دوستی با مولا و منزلت رفیع خود در نزد وی تمسک بسته، چنین می‌گوید: از تو نمی‌خواهم که مولویت خود و عبودیت عبد را باطل کنی و یا احکام موجود را باطل نمایی؛ بلکه به جهت کرامت تو درخواست بخشش و گذشت دارم؛ چون عقاب این شخص به تو نفعی نمی‌رساند و بخشیدن وی ضرری متوجه تو نخواهد کرد» (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۹۱).

امام خمینی (ره) نیز می‌گوید: مراد از شفاعت «جفت‌شدن نورین» است. به نظر ایشان فرد مؤمن باید یک ارتباط اخلاقی با ائمه داشته و نوری به دست آورده باشد تا به انضمام نور ولایت آنها شفاعت تحقق پیدا کند (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۶۰۸). هنگامی که بین نور

شخص و نور امام ارتباط ایجاد شد، صفات نیک امام در وجود او نهادینه می‌شود و خود به خود راه هدایت را انتخاب خواهد کرد. امام خمینی با توجه به این نکته، جلوه شفاعت شافعان را در این عالم هدایت آنها و باطن هدایت در این عالم را شفاعت در آن عالم می‌داند؛ بنابراین، از نظر ایشان کسی که در این عالم از هدایت بی‌بهره باشد، در آن عالم نیز از شفاعت بی‌بهره خواهد بود (همو، ۱۳۸۱: ۱۵۰).

باید توجه داشت که شفاعت بدون نظام و بی‌حساب شامل حال کسی نمی‌شود، بلکه شفاعت به اذن الهی نیز خود نظام خاص و مشخصی دارد. به تعبیر دیگر، تا گناهکار شایسته نباشد، شفاعت شامل حال او نمی‌شود. با توجه به این نکته باید گفت از آنجا که اثر شفاعت آمرزش الهی است، هنگامی که شفاعت به «مالک و صاحب خیرها و رحمت‌ها»؛ یعنی خداوند نسبت داده می‌شود، با عنوان مغفرت خوانده می‌شود؛ ولی هنگامی که به «وسائط و مجاری رحمت» منسوب می‌گردد، شفاعت نام می‌گیرد.

شهید مطهری در زمینه رابطه مغفرت و شفاعت می‌گوید: مغفرت الهی مانند هر رحمت دیگری دارای نظام و قانون است. به همین دلیل، مغفرت پروردگار نیز باید از طریق نفوس کامل و ارواح بزرگ انبیا به گناهکاران برسد و این لازمه نظام داشتن جهان است (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۷۲).

به نظر ایشان، حقیقت شفاعت همان مغفرت الهی است که وقتی به منبع فیاض رحمت؛ یعنی خداوند نسبت داده می‌شود، عنوان آن مغفرت است و زمانی که به مجاری و واسطه‌ها منسوب می‌گردد، نام شفاعت به خود می‌گیرد. شروط آن دو نیز یکی است (همان: ۲۳۵).

۲- دله شفاعت

اصل مسأله شفاعت به استناد آیات و روایات، مورد

پذیرش و اتفاق نظر همه مسلمانان است و در این باره ادعای اجماع شده است (حلی، ۱۴۱۷: ۵۶۴-۵۶۵؛ همچنین، تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۵۷). اگر در بین مذاهب اسلامی اختلاف نظری وجود دارد، در باره ماهیت و چگونگی شفاعت و مصادیق شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان است (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۶۸۸)؛ از جمله این که معتزله شفاعت را ویژه مؤمنان تائب، و فایده شفاعت را ارتقای درجه شفاعت‌شونده می‌دانند (همان). گفتنی است که برخی آیات قرآن بر نفی شفاعت دلالت می‌کنند، از جمله آیاتی که می‌فرماید: «بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهد شد» (رک: بقره: ۴۸؛ همچنین: بقره: ۲۵۴ و مدثر: ۴۸). (در مورد این آیه و همانندهای آن پاسخ داده شده که در مقابل، آیات دیگری نیز وجود دارد که بر رحمت و مغفرت و وسعه الهی دلالت دارد؛ مثل این که می‌فرماید: «... از رحمت خدا نومید مشوید؛ در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ که او خود آمرزنده مهربان است» (زمر: ۵۳). و اما برای جمع بین آیات گفته شده که آیات ناظر به نفی شفاعت، مختص کافران و مشرکان است (حلی، ۱۴۱۷: ۵۶۵ و تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۵۷). در برخی آیات مربوط به نفی شفاعت، آنجا که اذن یا رضایت الهی در کار است استثنا شده؛ مثل «شفاعت در پیش او سودی نمی‌بخشد، مگر برای آن که به وی اجازه دهد (سبأ: ۲۳). «جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند» (انبیاء: ۲۸).

۳- شرایط شفاعت

درباره شفاعت‌کنندگان در روایات با عبارات مختلفی بیان شده است؛ از جمله این روایت که می‌فرماید: «الشَّعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْآنُ وَ الرَّاحِمُ وَ الْأَمَانَةُ وَ نَبِيكُمُ وَ أَهْلُ نَبِيكُمُ» شفاعت‌کنندگان پنج تا هستند: قرآن، خویشاوندان،

امانتداری، پیامبر شما و اهل بیت پیامبر شما (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۴۳).

اما سؤال اساسی این است که شفاعت شامل حال چه کسانی می‌شود؟

اولین شرط شمول شفاعت این است که انسان مورد پسند و رضایت خداوند باشد. در همین مورد، قرآن مجید می‌فرماید: «... وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...» (انبیاء / ۲۸). شفیعیان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که مورد رضایت خداوند باشد. در آیه دیگر نیز درباره شرط شفاعت می‌فرماید: اذن خداوند شرط شمول شفاعت است و بدون اذن خداوند شفاعتی در کار نیست. خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (طه / ۱۰۹). در روز قیامت شفاعت نفعی نمی‌رساند، مگر برای کسانی که خداوند اذن در شفاعت آنان داده و به گفتار آنان راضی گردد.

راوی گوید: از امام رضا (ع) پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، معنای این آیه چیست که می‌فرماید: شفیعیان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که مورد رضایت باشد؟ آن حضرت فرمود: شفاعت نکنند مگر برای کسی که دین او را خدا پسندیده باشد.

طبق آیات قرآن، خداوند گناهان کوچک مؤمن را در صورت پرهیز از گناهان بزرگ می‌بخشاید. بنابر آیه ۳۱ سوره نساء گناهان بزرگ او را نیز به واسطه توبه راستین می‌آمرزد و اگر توفیق توبه نیافت، رنج‌ها و مصیبت‌هایی که در دنیا متحمل نموده، از عقوبت گناهانش می‌کاهد و عذاب‌های برزخ و موقوف‌های آغازین قیامت آلودگی‌هایش را می‌زداید. و اگر باز هم در او آثار گناه باقی مانده باشد، با شفاعت از عذاب دوزخ رهایی می‌یابد؛ چنانکه از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «إِذْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۳۷). شفاعت را برای آن دسته از امت خود که مرتکب کبایر شده‌اند،

اندوخته‌ام.

امام صادق در هنگام شهادت تمام اقوام و خویشان را کنار بستر جمع کرد و فرمود: «ان شفاعتنا لاتنال مستخفاً بالصلاة» (همان، ج ۴۷: ۲). شفاعت ما به کسی که نماز را سبک شمارد، نمی‌رسد. چنانکه در روایت نیز وارد شده که: «تارك الصلاة كافر» (طباطبائی بروجردی، ۱۳۶۹، ج ۴: ۷۴).

شیخ صدوق در *اعتقادات* خود در باب شفاعت چنین می‌گوید: اعتقاد ما در باب شفاعت این است که شفاعت حق است و به کسی تعلق می‌گیرد که خدا دین او را پسندیده باشد؛ خواه صاحب گناه کبیره باشد و یا صغیره و اما کسانی که توبه کنند، به شفاعت نیاز ندارند. رسول خدا (ص) فرمودند: هیچ شفاعت کننده‌ای مقبول‌تر از توبه نیست و مقام شفاعت به انبیاء و اولیاء و اوصیای مؤمنان و ملائکه تعلق دارد. نیز فرمودند: هر که به شفاعت کردن من ایمان نیاورد، خداوند شفاعت مرا نصیب او نمی‌کند و نیز فرمودند: شفاعت به کار اهل شرک و شک و نیز اهل کفر و انکار نمی‌آید؛ بلکه مخصوص گناهکاران اهل توحید است (صدوق، ۱۳۶۹: ۷۹).

از مجموع روایات بر می‌آید که اهل کبایر اگر بخواهند مشمول شفاعت در قیامت شوند، باید دارای ویژگی‌های زیر باشند: الف- مشرک یا کافر و یا منافق و یا ناصبی نباشند؛ ب- از گناه پشیمان شده باشند؛ ج- مرضی در دین باشند که لازمه‌اش ندامت بر گناهی است که مرتکب شده‌اند؛ د- ولایت امیرمؤمنان علی (ع) و اولادش (ع) را پذیرفته باشند. اگر چه از برخی روایات شفاعت استفاده می‌شود شفاعت پیامبراکرم برای مطلق اهل توحید و مسلمانان است (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۸۵).

اعتقاد به شفاعت مطلق و بدون قید در منطق خرد و قرآن مردود است. امام خمینی با توجه به همین موضوع

می‌فرماید: شفاعت از شَفَع و شَفَع به معنای جفت و دو تا شدن است. ولی الله که شفاعت می‌کند؛ یعنی نور ولایت با نور کسی که به شفاعت نائل می‌شود، ملحق می‌شود و دو تا می‌گردند و آن نور ولایت عظمای ولی‌اللهی با این نور عبد مؤمن جفت و مزدوج شده و او را به طرف خود می‌برد. مادامی که این عبد از خود نوری ندارد چطور شَفَع و ازدواج النورین به عمل می‌آید؟ خداوند وقتی اذن می‌دهد، که نور عبد قابلیت ازدواج با نور ولایت را داشته باشد (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۵۰).

شرایط شفاعت هم به طور خلاصه عبارت است از اینکه آدمی همه پیوندهای خود را قطع نکند و سرکشی را به حلی نرساند که همه پل‌های ارتباط با آنان ویران شود. از آنجا که ممکن است شیطان برای بعضی افراد نادان و کم‌معرفت از این نقطه ایجاد انحراف کند، قرآن مجید و پیشوایان الهی به طور مکرر و فراوان مردم را هشدار داده و آنان را از این نقشه خطرناک شیطان بر حذر داشته‌اند. اولیای الهی و مربیان بشر و آنان که خداوند تربیت ارواح و نفوس را به ایشان سپرده است، در احادیث فراوانی به ما تذکر داده‌اند که مبدا شیطان شما را به شفاعت دلگرم ساخته و به گناه آلوده کند. امیرالمؤمنین (ع) در حدیث اربعمأه فرموده‌اند: «لاتعنونا فی طلب الشفاعة لکم یوم القیامة فیما قدمتم، لاتفضحوا انفسکم عند عدوکم یوم القیامة و لاتکذبوا انفسکم عندهم فی منزلتکم عندالله عزّ وجلّ بالحقیر من الدّینا...» (صدوق، خصال؛ ۱۴۰۳، ج ۲: ۶۱۴). در آنچه (اعمال) برای روز قیامت پیش داشتید به خیال شفاعت ما نباشید و خود را در روز قیامت نزد دشمنان رسوا نکنید و نزد آنها به طمع دنیای پست، ارزش و مقام بلند خود را در سایه ایمان به ولایت نزد خداوند تکذیب ننمایید و خود را نزد پروردگار پست نسازید.

سیره و روش عملی امامان معصوم (ع) چنین بود که به پیروان خود می‌آموختند که با اعتماد بر شفاعت، آلوده

به گناه نگردند؛ زیرا معلوم نیست که این تفضّل الهی شامل چه کسانی شود و خداوند به شفاعت و اولیای خود شفاعت چه کسانی را اذن می‌دهد. البته، با همه هشدارها و تذکراتی که ائمه معصومین (ع) در آگاهی بخشیدن نسبت به این مسأله داشتند، در نظام فکری شیعه به عقایدی برمی‌خوریم که با بدفهمی از این اصل اعتقادی، هیچ‌گاه خود را موظف به انجام تکالیف نمی‌دانند و محبت به اهل بیت را کفاره گناهان انسان دانسته و با وجود محبت آتش جهنم بر بدن انسان حرام خواهد شد.

۴- فلسفه و عوامل تشریح شفاعت

شفاعت مکتب انسان‌سازی و وسیله‌ای است برای بازگشت گناهکاران و جلوگیری از یأس و نومیدی آنها تا مانع از غرق شدن در انحراف و گناه باشد. شفاعت در روز قیامت روزنه‌ای از امید و آرزوست که آیین اسلام به روی گناهکاران گشوده تا از رحمت الهی ناامید نگردند و با اندیشه محرومیت از آمرزش الهی در گناه و معصیت فروزنوند. انسان در طول دوران حیات و زندگی ممکن است به گناه آلوده شود و بر اثر تکرار گناه و ارتکاب گناهان بیشتر و یا گناهان بزرگتر، ارتباط خود را با پروردگار قطع کند. اگر انسان رابطه خویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند، امید به شفاعت او هست؛ اما چنانچه پیوند خود را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی ببرد و یا از نظر عملی آن قدر آلوده شود که لیاقت شفاعت را از دست بدهد، در این موقع هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقررّی او را شفاعت نخواهد کرد. نتیجه اینکه ایمان به این‌گونه شفاعت سبب می‌شود افراد گناهکار رابطه خویش را با خدا، پیامبران و امامان قطع نکنند و همه پل‌های پشت سر خود را ویران نسازند و مسیر بازگشت خود را حفظ نمایند.

از دیدگاه الهی، یأس و نومیدی از رحمت الهی از گناهان کبیره محسوب می‌گردد؛ زیرا با آلودگی به این

حالت انسان خود را محکوم به جهنم می‌بیند و طبعاً دست به هر گناه و جنایتی می‌زند. مؤمن باید در میان دو حالت خوف از عقوبت الهی و امید به رحمت پروردگار به سر برد. تهدید به عذاب و جهنم در آیات برای پیشگیری از آسوده خاطر بودن و امن از مکر الهی است و بشارت به آمرزش در سایه توبه، دعا، استغفار و شفاعت برای پیشگیری از نومیدی و یأس از رحمت الهی است.

عوامل تشریح شفاعت را می‌توان در دو عامل خلاصه کرد: ۱. انسان به رحمت و وسعه خداوند نیاز دارد. از آنجا

که انسان دائم در معرض وسوسه‌های شیطان قرار دارد، بنابراین، حتی در صورت وجود اعمال صالح نیز انسان به رحمت و وسعه الهی نیاز دارد. رسیدن به نیکبختی نیز گرچه بستگی تام به کارهای آدمی دارد؛ اما آیات قرآن به صراحت نشان می‌دهد تا وقتی رحمت و وسعه الهی به اعمال صالح انسان ضمیمه نشود، آن اعمال برای نجات آدمی کافی نخواهد بود. خدای سبحان می‌فرماید: «و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة و لکن یؤخّره الی أجل مسمی» (نحل / ۶۱). اگر خداوند بخواهد که مردم را به گناهانشان هلاک کند، بر روی زمین جنبنده‌ای باقی نمی‌ماند؛ ولی عذابشان را تا مدتی به تأخیر می‌افکند. و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرا من دابة و لکن یؤخّره الی أجل مسمی» (فاطر / ۴۵): و اگر خدا بخواهد مردم را به سبب کارهایی که کرده‌اند بازخواست کند، بر روی زمین هیچ جنبنده‌ای باقی نگذارد؛ ولی آنها را تا زمانی معین مهلت می‌دهد (سبحانی، ۱۳۸۵: ۲۵۱).

۲. آثار تربیتی که بر شفاعت مترتب است، عبارتند از:

الف. ایجاد روح امید و مبارزه با روح یأس: وقتی انسان درک کند که گناه باعث طرد کلی از درگاه خداوند نمی‌شود و می‌توان با توسل به شفیعان، گذشته خود را جبران کند، از ناامیدی رویگردان شده، برای سازندگی

خود تلاش می‌کند.

ب. ایجاد رابطه معنوی با اولیای الهی: وقتی انسان دریابد که اولیایی وجود دارند که به واسطه تقرب خود به خدوند می‌توانند از او شفاعت کنند، سعی می‌کند آنان را بشناسد و با آنان رابطه‌ای معنوی ایجاد کند و از فرموده‌ها و دستورهای آنان اطاعت کند.

ج. تحصیل شرایط شفاعت: در آیات مورد اشاره قرآن، شفاعت منوط به اذن و اجازه خداوند و به پسندیده بودن گفتار و رفتار انسان موکول شده است و اینها اموری کلی و تخلف‌ناپذیر است. بنابراین، انسان برای احراز شفاعت خود باید با عمل صالح در تحصیل اذن و اجازه خداوند کوشش نماید.

د. توجه به سلسله شفیعیان: در روایات امور بسیاری، مانند: امانت، صلہ رحم، قرآن، جهاد، روزه، عمل به حق، راستگویی و توبه به عنوان شفیعیان مطرح شده‌اند. این امور باعث می‌شود که انسان در توجه و عمل به آنها سعی فراوانی بنماید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۶: ۵۲۳).

بخش سوم: وجوه اشتراک فدیة و شفاعت

فدیة و شفاعت مشترکات بسیاری دارند که بعضی از آن موارد را می‌توان به شرح ذیل چنین برشمرد:

۱. هر دو آموزه به واسطه و میانجی نیاز دارد:

در فرهنگ دینی تشیع مقصود از شفاعت وساطت و میانجیگری اولیای خدا در بخشودن گناهان مؤمنان است. گویا شخص گناهکار خود به تنهایی استحقاق رحمت الهی را ندارد؛ اما با پیوست درخواسست شفیع این قابلیت در او پدید می‌آید. در مسیحیت، بر لزوم میانجی برای نجات بیشتر تأکید می‌شود. یکی از جنبه‌های مهم تفکر مسیح‌شناختی در مسیحیت نیز مفهوم وساطت یا میانجیگری بین خدا و انسان است. عهدجدید بارها از مسیح (ع) به عنوان واسطه یا میانجی یاد می‌کند (عبرانیان، ۹: ۱۵؛ اول تیموتائوس، ۲: ۵). و بر این مفهوم صحه

می‌گذارد که حضور خدا در مسیح (ع) برای این است که میان خدای متعال و انسان سقوط کرده وساطت کند (مک گراث، ۱۳۸۵: ۳۸۰). البته، از این نکته نیز نباید غافل ماند که در مسیحیت، واسطه جزء اساسی برنامه نجات انسان و امری ضروری و حتمی برای نجات است؛ اما در دیدگاه تشیع ممکن است کسی بدون نیاز به واسطه نیز رستگار شود.

۲. هر دو مبتنی بر اذن الهی است:

نجات فقط با لطف خدا امکان‌پذیر است؛ شفاعت و فدیة هر دو از جانب خدا اجرا می‌شوند و هر دو به اذن الهی نیاز دارند: اعتقاد به اینکه برای نجات از گناهان به شفاعت نیاز داریم و این که نجات فقط با لطف خداوند امکان‌پذیر است، از موارد مشترک اعتقاد هر دو آموزه است.

۳. هر دو فعل خداوند به شمار می‌روند:

هم فدیة و هم شفاعت هر دو فعل نجات‌بخش خدا هستند. البته، در فدیة خداوند به واسطه به صلیب رفتن مسیح (ع) فعل و خواسته‌اش شکل می‌گیرد و انسان‌ها از زیر بار گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها نجات می‌یابند؛ اما در شفاعت فعل خداوند به واسطه کسانی انجام می‌پذیرد که از جانب خداوند مأذون هستند. در فدیة عمل نجات توسط خداست و با عمل نجات‌بخش مسیح (ع)، عملیات نجات اجرا می‌شود و زمینه‌های لازم برای نجات انسان فراهم می‌گردد؛ ولی در تشیع، کسانی که از طرف خدا اذن دارند، عهده‌دار عمل نجات هستند. بنابراین، در هر دو آموزه عمل نجات انسان توسط خدا و با واسطه کسانی که مأذون از جانب خداوند، انجام می‌پذیرد.

۴. هر دو برای نجات انسان وضع شده‌اند:

فدیة و شفاعت هر دو برای نجات انسان وضع شده‌اند و نتیجه هر دو عبارت است از نجات انسان از گناه، بدبختی و عذاب الهی. در الهیات مسیحی تا پیش از

نجات از عذاب خداوند است. اگر رحمت خداوند نباشد، عذاب از احدی برداشته نخواهد شد: «و من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه» (انعام / ۱۶). هر کس در آن روز از عذاب خدا نجات یابد، مشمول رحمت خدا قرار گرفته است.

تفاوت‌های فدیه با شفاعت

۱. فدیه باعث تحوّل در سرشت گناه آلود انسان می‌شود؛ ولی در مسأله شفاعت، سرشت انسان گناه آلود نیست تا به تحوّل نیاز داشته باشد:

انسان در اسلام یگانه‌گوهر آفرینش است و تاج کرامت تمام آفریده‌های الهی را بر سر دارد. او موجودی است برتر که در قرآن با عنوان خلیفه‌الله (جانشین خدا بر روی زمین) از او یاد شده است. هدف خداوند از خلقت انسان نیز این بوده که انسان جانشین خدا بر روی زمین باشد: «و اذ قال ربّک للملائکه ائی جاعل فی الأرض خلیفه» (بقره / ۳۰). من بر روی زمین جانشینی برای خود قرار می‌دهم. انسان از این جهت جانشین خدا بر روی زمین قرار داده شده که جامع همه مظاهر اسماء خداوند است. بنابراین، انسان از جایگاه بس والا و ویژه‌ای برخوردار است. جایگاهی که فرشتگان مقرب الهی هم بدان راهی ندارند و این جایگاه رفیع به این خاطر است که انسان دارای نیروی عقل است و وجود همین نیرو است که انسان را شایسته مقام خلیفه‌اللهی کرده است. نیرویی که انسان را از تمام فرشتگان برتری داده، صفت علم و حکمت است؛ بنابراین، نیروی عقل و معرفت، کمال و نهایت وجود انسان بوده و مقصود از خلقت است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰: ۱۷۸).

ویژگی دیگر انسان این است که او موجودی است با اراده و مختار؛ یعنی توان این را دارد که مورد آزمایش و امتحان قرار گیرد. یکی از سنت‌های آفرینش انسان نیز آزمایش و امتحان او در این دنیا است؛ چنانکه قرآن

اجرای عمل فدیه، انسان گرفتار انواع شرارت‌ها و صفات زشت است؛ اما با اجرای آن ماهیت انسان از عبد و غلام بودن به ماهیتی تعالی یافته، سرافراز و ویژه تبدیل می‌شود. او دیگر فرزند خدا محسوب می‌شود و ماهیت او از ناپاکی‌ها و زشتی‌ها پاک و به انسانی مقدس تبدیل شده است. با شفاعت نیز انسان از نگرانی‌های نسبت به آینده خود در حسابرسی و عذاب الهی نجات یافته و وضعیت نگران کننده او با آرامش و طمأنینه توأم می‌شود.

۵. هر دو به شرایطی نیاز دارند:

از دیدگاه مسیحیت اولین ویژگی انسان‌هایی که نجات می‌یابند، این است که آنها انسان‌های برگزیده و ویژه‌ای هستند و از قبل توسط خداوند برگزیده شده‌اند. برگزیدگی یکی از اوصاف نجات یافتگان توسط مسیح (ع) است؛ ولی تنها کسانی نجات می‌یابند که قبل از اینکه به دنیا بیایند، در ازل توسط خدا برگزیده شده باشند. بنابراین، نجات گرچه همگانی انسان است؛ ولی شامل حال آنهایی است که در مرحله نخست، قبلاً انتخاب شده باشند و در مرحله بعد، نجات شامل حال آنهایی است که به مرگ و رستخیز مسیح (ع) ایمان بیاورند؛ اما در تشیع شرط نخست رستگاری ایمان به خدا و روز رستخیز است و شرط دوم عمل صالح است و در واقع شفاعت نقش مکمل را دارد.

۶. هر دو مبتنی بر فیض و رحمت الهی‌اند:

فدیه و شفاعت هر دو بیانگر صفت رحمت و مغفرت الهی‌اند. در نجات‌شناسی مسیحی جایگاه رحمت و مغفرت خداوند بی‌سار مهم است؛ زیرا از نگاه آنان خداوند بر اساس صفت رحمت خود مسیح (ع) را فدای بشریت نمود و برای اینکه انسان مشمول رحمت او قرار گیرد، فرزند یگانه خود را بر روی صلیب فرستاد تا کفاره گناه انسان باشد. در تشیع نیز رحمت خداوند برای نجات انسان از جایگاه مهمی برخوردار است و یکی از شرایط

اما از نظر شیعه، گرچه آدم هبوط یافت و با فرود آمدن به زمین، او و نسلش زندگی راحت و آسوده را از دست دادند؛ ولی سرشت او هیچ گونه تغییری نکرد. در واقع، گناه و نافرمانی آدم در زمان خود آدم پاک شد؛ چرا که خداوند او را بعد از توبه برگزیده و او را بخشید (طه/ ۱۲۲). خود او دیگر گناهکار محسوب نمی‌شود تا چه رسد به اینکه انسان‌های دیگر گناهکار محسوب شوند.

از نظر شیعه، انسان پس از گناه و فرود آمدن به روی زمین دارای همان درجه از قداست است که قبل از سرپیچی از فرمان خداوند داشت و به همان درجه در معرض وسوسه‌های شیطان قرار دارد که آدم و حوا قبل از ارتکاب گناه قرار داشتند. خداوند به آدم و حوا گوشزد کرده بود که مواظب شیطان باشید؛ او دشمن شماست (اعراف/ ۲۲). همین نکته را به فرزندان آدم نیز گوشزد کرد و فرمود مواظب باشید شیطان همان کاری را که بر سر پدر و مادر شما (آدم و حوا) آورد، بر سر شما نیارد (اعراف/ ۲۷). پس، مطابق قرآن تنها انسان از مکان بالایی فرود آمده و هبوط کرده است؛ ولی جایگاه و مقام و شأن و سرشت او هیچ تغییری نکرده است.

اما مسیحیان، قائل به تغییر و تحول در سرشت انسان هستند. آنها می‌گویند با گناه حضرت آدم انسان در ذات و سرشت خود سقوط کرد. انسان موجودی است بدون اراده و ماهیت مختار او چنان به ضعف گراییده است که نمی‌تواند خود تصمیم‌گیری کند. چنین انسانی بیش از هر چیز به یک منجی نیاز دارد که ماهیت او را به ماهیت اولیه‌اش منقلب کند تا بتواند میان اوامر و نواهی خدا انتخاب کند و از سر اختیار راه سعادت یا شقاوت را در پیش گیرد.

۲. فدیة در وهله نخست ترمیم‌کننده ارتباط انسان با خدا در ارتباط با گناه اولیه است؛ اما شفاعت مربوط به آموزش گناهان انسان در طول زندگی است.

می‌فرماید: «لیلوکم ایکم أحسن عملاً» (ملک/ ۲؛ هود/ ۷). اگر آزمایش انسان جزو برنامه خداست، باید سرشت او متناسب با آن باشد. یکی از لوازم آزمایش، اختیار است. اگر انسان مختار نباشد، به عدالت و حکمت و رحمت خداوند لطمه وارد می‌شود و اگر انسان مجبور باشد، سعی و تلاش او بیهوده است. پس نجات و رستگاری انسان، صرفاً وابسته به تلاش خود او، و سعادت و هلاکت انسان‌ها نیز به اعمال خودشان بستگی دارد.

همچنین، از آیات قرآن مجید به صراحت این نکته فهمیده می‌شود که سرنوشت انسان در همین جهان و به دست خود او رقم می‌خورد. سعادت و شقاوت او نیز در این دنیا و با اعمال اختیاری خود او تعیین می‌شود و سرنوشت انسان نه قبل از این جهان معین شده است و نه عاملی غیر از اختیار و اراده او در آن نقش دارند.

با توجه به انسان‌شناسی مسیحی، گناه آدم به انسان‌ها منتقل شده و گریبانگیر همه انسان‌ها شده است. ادعا بر این است که بر صلیب رفتن عیسی کفاره این گناه است؛ اما مطابق قرآن ماجرا طور دیگری است. آدم ترک اولی انجام داد و سپس توبه کرد. از این رو، اساساً گناه آدم هیچ تأثیری در سرشت و ذات انسان‌ها نداشت و تأثیر آن تنها در زمان خود آدم بود و پس از توبه آدم و بخشش خداوند، اثری از آن باقی نماند. بنابراین، در مقام مقایسه بین سرشت انسان در مسیحیت و سرشت انسان در تشیع، ماجرای گناه آدم در مسیحیت نقشی بسیار اساسی و تعیین‌کننده دارد؛ اما در تشیع نقش اساسی ندارد.

مطابق تفسیر مسیحیان از ماجرای گناه آدم، او و نسل او سقوط کرده‌اند؛ زیرا انسان جایگاه و مقامی ارزشمند و بس والا داشت و از مواهب نیکو و توانایی‌های بالایی برخوردار بود که همه را از دست داد و به موجودی ضعیف و بی اراده و گناه آلوده و متمایل به شرّ و تباهی تبدیل شد. پس این انسان ذاتاً سقوط کرده است.

در مسحیت، با سقوط انسان رابطه خاص او با خدا از بین رفت؛ زیرا انسان قبل از گناه و سقوط عادل بود و فرزند خدا به شمار می‌آمد. او از تقدس و رابطه‌ای ویژه و خاصی با خدا برخوردار بود؛ اما پس از خطای حضرت آدم، انسان از جایگاه ویژه خود رانده شد و تمام صفات نیکوی او نیز از بین رفت. با آمدن مسیح (ع) و فدیة او بر صلیب، انسان از نو مولود گشت و ارتباط گسسته انسان با خدا از نو برقرار شد. در این ارتباط تمام صفات قبلی او دوباره به او بازگشت؛ ولی آثاری چند از آن همچنان باقی ماند؛ اما شفاعت انسان مربوط به گناهیانی است که انسان به دست خودش انجام داده و در ماهیت و صفات او تأثیر منفی گذاشته است. انسان با انجام گناه از جرگه پاکان و خوبان خارج شد و برای اینکه در شمار آنها قرار گیرد، باید واسطه‌هایی به عنوان مکمل او را شفاعت کنند تا خداوند به واسطه آنان، گناهان او را نادیده بگیرد و انسان بتواند از دام هلاکت رهاگشته و به نجات دست یابد.

۳. جایگاه شریعت نسبت به مسأله فدیة با جایگاه آن نسبت به شفاعت متفاوت است.

در آموزه مسیحی، شریعت نقشی در نجات انسان ندارد. پولس می‌گوید: «به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نمی‌شود» (رومیان ۳: ۲۰). آگوستین می‌گوید: «اعطای حیات جاودان در توان شریعت نیست، بلکه ایمان است که حیات جاودان می‌بخشد (Augustin, Grace and will ch.13, 1986). آگوستین در رساله درباره روح و حرف نیز می‌گوید: انسان به وسیله ایمان به مسیح (ع) عادل می‌شود. به وسیله شریعت، اعمال نیست؛ بلکه به وسیله شریعت ایمان است. به وسیله حرف نیست؛ به وسیله روح است. به وسیله استحقاق اعمال نیست؛ بلکه لطف رایگان است (Augustin, On the spirit and the letter ch. 21) اما از نظر شیعه، ایمان و عمل هر دو در نجات انسان

نقش دارند؛ گرچه از آنجا که ایمان عمل جوانحی است، بر عمل جوارحی تقدم دارد؛ زیرا انسان ابتدا در قلب خود تسلیم حق می‌شود و همین امر باعث می‌شود که او با جوارح خود به حق عمل کند. انسان همیشه عبد و بنده خداست و عمل به شریعت برای نجات و رستگاری او ضروری است و این کار زمینه را برای شفاعت او محکم‌تر و استوارتر می‌سازد. پس انسان باید به دستورهای شریعت عمل نماید. شفاعت در واقع ضمیمه شدن شفاعت شفیع به ایمان و عمل انسان است. بنابراین، در اسلام عمل صالح منفک از ایمان نیست و میان آن دو ملازمه برقرار است. نه ایمان بدون عمل صالح معنا دارد و نه عمل صالح بدون ایمان پذیرفته است؛ اما در مسیحیت، ایمان به مسیح (ع) نقش اصلی در تحقق نجات انسان دارد و حتی خود ایمان هم موهبت خداست. عمل اگر چه در مسیحیت کاتولیک مورد تأکید است؛ اما نقش آن نقشی ثانوی و درجه دوم است.

۴. فدیة در مسیحیت آموزه‌ای اصلی است؛ اما شفاعت در شیعه امری فرعی است و نقش مکمل را دارد.

فدیة در الهیات مسیحی محور اعتقادات مسیحی است و برنامه نجات الاهی برای انسان‌ها مبتنی بر به صلیب رفتن و فداشدن عیسی مسیح (ع) است و چنانکه که گذشت، مباحث اصلی الهیات مسیحی مثل مسیح‌شناسی، انسان‌شناسی و نجات‌شناسی ارتباط تنگاتنگی با آموزه فدیة دارد. به این ترتیب، اگر این آموزه زیر سؤال رود ساختار الهیات مسیحی فروخواهد ریخت؛ اما شفاعت در تشیع امری فرعی است؛ نه از اصول نجات‌بخش انسان. به عبارت دیگر، بحث شفاعت هم‌تراز با مباحث مبدأ و معاد که مباحث اصلی کلامی‌اند نیست؛ از این رو، اگر بحث شفاعت مطرح نشود، آسیبی به مباحث اصلی کلامی وارد نمی‌شود. در واقع، ایمان به خدا و عمل صالح و اعتقاد به ولایت ائمه معصومین - علیهم السّلام - عوامل اصلی

دیدگاه معتدل‌تری است و در آن توجه بیشتری به کرامت انسانی شده است.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- کتاب مقدس (۲۰۰۲م). ایلام، چاپ سوم.
- ۳- تیسن، هنری (بی تا). الهیات مسیحی، مترجم، ط. میکائیلیان، تهران: حیات ابدی.
- ۴- دمشقی، یوحنا (۱۹۹۱). *المئه مقاله فی الایمان الارتردکسی، ارشمندریت ادریانوس شکور، ق. ب، لبنان: المکتبه البولسیه.*
- ۵- الامیرکانی، القس جیمس انس (۶۶۶م). *نظام التعلیم فی علم اللاهوت التویم، بیروت: الامیرکانی.*
- ۶- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم (۱۳۸۴). *پایان نامه سرشت انسان در اسلام و مسیحیت با توجه به قرآن و عهدین.*
- ۷- _____ (۱۳۸۶). *پیامد گناه آدم در عهدین و قرآن، فصلنامه هفت آسمان، ش ۳۳.*
- ۸- جی، لسلی (۱۳۸۱). *دانستن، آیین پروتستان، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.*
- ۹- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم (۱۳۸۶). *درسنامه ادیان ابراهیمی، قم: طه.*
- ۱۰- ایلخانی، محمد (۱۳۷۴). *تثلیث؛ از آغاز تا شورای قسطنطنیه، مجله معارف، دوره دوازدهم، ش ۳، آذر ۰ اسفند.*
- ۱۱- مک گراث، آلیستر (۱۳۸۵). *درآمدی بر الهیات مسیحی، ترجمه عیسی دیباج، تهران: کتاب روشن.*
- ۱۳- آگوستین (۱۳۸۰). *اعترافات، ترجمه سایه میثمی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، دوم.*
- ۱۴- مفتاح، احمدرضا (۱۳۸۵). *مفهوم آمرزیدگی از راه ایمان در مسیحیت، مجله هفت آسمان، ش ۳۰.*

نجات‌دهنده انسان هستند و شفاعت نقش مکمل دارد؛ یعنی چنانچه انسان در طول دوران حیات و زندگی‌اش مرتکب گناہانی شده باشد یا اعمالش را ناقص انجام داده باشد، شفاعت ضمیمه عمل او خواهد شد.

۵. در مسأله فدیة مسیحی انسان نقش چندانی در نجات ندارد؛ اما در مسأله شفاعت شیعی خود انسان برای نجات ایفای نقش می‌کند.

در بحث فدیة مسیح، نقش اصلی را خداوند به عهده دارد و ابتکار عمل به دست خداست. در این ابتکار عمل انسان نقش چندانی ندارد؛ زیرا خداوند طبق طرح و نقشه ازلی با تصلیب عیسی (ع) امر نجات را پایه‌گذاری و طراحی می‌کند. در تداوم امر نجات نیز، انسان نقش اصلی را به عهده ندارد؛ بلکه این روح‌القدس است که از طریق مأوا گزیدن در انسان امر نجات را تداوم می‌بخشد و حضور روح‌القدس برای تداوم امر نجات نیازمند و ضروری است؛ یعنی تا پیش از اقدام مستقیم خداوند برای نجات، انسان به خاطر سرشت گناه‌آلودش نمی‌توانست هیچ اقدامی برای نجات خود انجام دهد؛ حتی فراهم نمودن شرایط و قابلیت نجات نیز از طرف او ممکن نبود؛ اما در شیعه، اعتقاد بر این است که خداوند سرشت انسان را پاک قرار داده و برای هدایت او پیامبران و رسولان و رهبرانی فرستاده است. با این همه، نقش اصلی برای نجات انسان به دست او و با تلاش خود او شکل می‌گیرد. انسان این لیاقت را دارد که در راه نجات گام بردارد. شفاعت به عنوان متمم و مکمل عوامل نجات انسان مطرح است. چنانچه انسان عوامل نجات را دنبال کرد و به مقصود نرسید، خداوند توسط واسطه‌هایی که قرار داده است، او را نجات خواهد داد. بنابراین، انسان از نظر شیعه، باید نجات را در وجود پاک خود و با تلاش خویشتن محقق سازد (نجم/ ۹). با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد دیدگاه شیعی در مقایسه با دیدگاه مسیحی

- ۱۵- _____ (۱۳۸۶). جایگاه ولایت و عمل در نجات از نظر شیعه، مجله هفت آسمان، ش ۳۶.
- ۱۶- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۴). تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۷- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین ابن محمد (۱۳۸۳). المفردات فی غریب القرآن، تهران: المکتبه المرتضویه.
- ۱۸- علامه مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحارالانوار، بیروت: دار احیاء التراث.
- ۱۹- طباطبائی بروجردی، آیت الله سید محمد حسین (۱۳۶۹). جامع احادیث الشیعه، قم: مهر.
- ۲۱- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (۱۳۶۱). اعتقادات؛ به انضمام حواشی شیخ مفید، ترجمه محمدعلی حسینی، نهضت زنان مسلمان.
- ۲۰- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴ش). تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء.
- ۲۱- ایازی، سید محمد علی (۱۳۸۴). تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی، تهران: نشر عروج.
- ۲۲- شیخ صدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه قمی (۱۴۰۳ق). خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۲۳- آیت الله سبحانی، جعفر (۱۳۸۵). معادشناسی، ترجمه علی شیروانی، قم: دارالفکر.
- ۲۴- مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از نویسندگان (۱۳۷۰). پیام قرآن، قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین.
- ۲۵- صدر المتألهین شیرازی، محمد (۱۳۸۰). اسرار الآیات یا رازهای آیات قرآن، ترجمه محمد خواجهوی، تهران: مولا.
- ۲۶- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). عدل الهی، تهران و قم: انتشارات صدرا، دوم.
- ۲۷- خمینی، روح الله (۱۳۸۱). تقریرات فلسفه، به قلم سیدعبدالغنی اردبیلی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۲۸- _____ (۱۳۸۱). اربعین حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۲۹- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق). شرح المقاصد، قم: منشورات الشریف رضی.
- ۳۰- حلّی، حسن (۱۴۱۷). کشف المراد، مؤسسه النشر الاسلامی.
- 31- Paul Helm (1997). *Faith & Understanding*, Erdmans Pulishingco.
- 32- Wehmeior, sally (2000). *Advanced Learners dictionary*, Oxford University Press Herby A.S, Oxford,
- 33- *Longman Dictionary Of Contemporary English*. (1978, 1995.) Longman Group Ltd.
- 34- *Marian- Wbsters Collegiate Dictionary*, Spring field (2000). Massachusetts, U. S. A., tenth edition .
- 35- Topmoelier, W. G (2003). *New Catholic Encyclopedia*
- 36- Anselm of canterboursy (1969). *Why God becam man*. Magi books.
- 37- Augustin (1986). *The works of Augustin' Grace and will, on the spirit and letter' Agains of the plagians*, in a select Library of the Nicene and post-Nicene FATHERS of the Christian church, ed. By Philip scaf